

زندانیان در کشورهای دیگر:
آلمان، ترکیه، اسپانیا

گفتگوهای

زندانیان ۳

شماره سوم، زمستان ۱۳۷۸ - درباره سرکوب، اختناق و زندان



بهار در خاوران

گفتگوهای زندان ۳

درباره سرکوب، اختناق و زندان

زیرنظر: فرهاد سپهر

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌بندی: گفتگوهای زندان

لیتوگرافی و چاپ: انتشارات سنبله

روی جلد: بهار در خاوران- سمیل کشتارهای رژیم

جمهوری اسلامی و یادبود مبارزه قهرمانانه زندانیان سیاسی

پشت جلد: اثری از سودابه اردوان

E-mail: dialogt@web.de

□ آدرس تماس:

Dialog

Postamt 1

Postlagernd

04109 Leipzig /GERMANY

□ شماره حساب:

Sparkasse Leipzig

BLZ 860 555 92

Konto: 1800962521

- **گفتگوهای زندان**، خود را تریبون آزاد زندانیان سیاسی چپ، رادیکال و با غیرمذهبی می‌داند، در این راه بدیهی می‌داند که نقیب‌شدگان و مبارزین سیاسی دستگیر نشده نیز در همین صف قرار می‌گیرند. هر تجربه، هر دیدگاه، هر زاویه نگاه جدید به سرکوبگری، موضوع کار مشترک همه مبارزین است و **گفتگوهای زندان**، نشریه تخصصی چنین موضوعیست.
- مستند بودن اخبار و اطلاعات، گونه‌گونی عکس‌ها و طرح‌ها، دیدن زوایای مختلف پدیده سرکوب و اختناق، نیاز به همدلی و همکاری شما دارد. خیر، عکس یا مطالب خود را برای ما ارسال کنید.
- آثار و مقالات مندرج در **گفتگوهای زندان** بیانگر نظرات نویسنده است. خلاصه کردن و ویرایش مطالب دریافتی با حفظ محتوای مقالات برعهده نشریه است. مطالب خوانا و روی یک طرف کاغذ نوشته شود. امکان استرداد مطالب موجود نیست.
- ناشران و مولفانی که مایلند کتاب‌ها و یا نشریاتشان در **گفتگوهای زندان** معرفی شود، می‌توانند یک نسخه از آنرا به آدرس ما بفرستند.

مقالات

گزارش کوتاه از وضعیت زندان‌های

ایران

مرجان، فریده، و ستاره ۷

یادها و یادداشت‌ها

یاد ایام (بخش سوم و یابانی)

سپاس - م ۵۱

نامه‌ها

نامه سرگشاده: کمی جمعی‌تره کمی

کیفی‌تره کمی رادیکال‌تر!

..... ۴

تشریحات و کتاب‌های رسیده

..... ۱۵۷

نامه‌های رسیده

..... ۱۶۱

شعر

زندان فلات

سعید سلطان‌پور ۱

برای خاطر تو

پرویز لکه ۵۵

صفحات ویژه

زندان در کشورهای دیگر

..... ۱۱۵

در سرزمینی مثل آلمان...

مصاحبه با گیزلا از فراکسیون ارتش سرخ

پهن ۱۱۷

بی‌گردی با "شلیک مرگ" ...

مصاحبه با مانو از فراکسیون ارتش سرخ

سامان بهروزی ۱۲۵

زندان، فراره، زندان

صبا اسکویی ۱۳۷

خوب‌جرا شکتجه روا نداریم؟

نرمن پش

سامان بهروزی ۱۴۹

طرح، عکس

تینا

کره‌ستان براندل ۴۶

انفرادی

بی‌نا ۵۴

بیاد بنو اون‌زوج

..... ۱۲۴

در انتظار

بی‌نا ۱۳۶



خاوران مزار جانفشانان و جانباختگان:

سند دیگری از انبوه جنایات رژیم جمهوری اسلامی

زندان فلات

از: سعید سلطان پور

ای دوست

ای برادر زندانی

اینجا

میان مسلخ اندیشه و امید

روی فلات خون و فلز و کار

روی کران ماهی و مروارید

در بندر نظامی نفت و ناو

در کشتزارهای برنج و چای

و در کنار گله و گندم

ما

این گام‌های کوچک توفان

آهنگ پیشگویی توفان ناگهان

در بندهای سرد قزل قلعه و اوین و حصار

زندانیان خسته‌ی این خاک نیستیم

زندانیان خسته‌ی این خاک دیگرند

زندانیان خسته این خاک
در بند کارخانه و کارستمگرند

انبوه سرخ رنجبران اینجا
زندانیان خسته‌ی کشورند
اینجا سلاح و سگّه و جاسوس
فرمانروای دوزخ‌ی شدادی ست
و خانه‌های مردم سرتاسر فلات
انبوه بندهای عمومی و انفرادی ست
ایران در این میانه‌ی تشویش
مفهومی از اسارت و آزادی ست

و باز همچنان
ما

این گام‌های کوچک توفان
آهنگ پیشگویی توفان ناگهان
با داغ‌های تافته

- گل‌های زخم و پوست -

با سینه‌های سوخته می‌خوانیم

از بند بند قلعه‌ی تاریک
آزادی

ای تحول خونین

ای انقلاب نزدیک

از کتاب : آوازه‌های بند

سخنی با خوانندگان: درباره این شماره

شماره سوم گفتگوهای زندان را در آستانه بهار ۱۳۷۹ تقدیم‌تان می‌کنیم. امیدواریم که سالی خوب و پربار را در راه داشته باشید. به دلیل تراکم مطالب، گفتگوهای زندان، قادر به انتشار بخشی از مقالات و نامه‌های رسیده در این شماره نشد. اولین قربانی! این تراکم مطالب، صفحات سخنی با خوانندگان بود، که حرف‌های ناگفته را به شماره آتی واگذار کردیم. ترجیح دادیم مطالب ناگفته زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی را در اولویت نخست قرار دهیم. علاوه بر آن، در این شماره صفحات ویژه را به مصاحبه‌ها و گزارشاتی از وضعیت زندانیان سیاسی آلمان، ترکیه و اسپانیا اختصاص داده‌ایم...

نامه سرگشاده‌ای که در این شماره، درباره «نشریه مشترک چپ» می‌خوانید، در حقیقت طرحی است که برای نظرخواهی وسیع‌تر در گفتگوهای زندان انتشار می‌یابد. همان‌طور که در متن نامه خواهید خواند، امضاءکنندگان نامه، علاقمند به دانستن نظرات موافق و یا مخالف شما هستند. در این مورد می‌توانید نظر خودتان را به آدرس نشریه ارسال کنید.

قسمت سوم (و آخر) «یاد ایام» در این شماره منتشر شده است. در این قسمت به پیش‌زمینه‌های کشتار سراسری ۱۳۶۷ و نیز گوشه‌هایی از این نسل‌کشی فعالین سیاسی در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی پرداخته شده است.

در پایان، ذکر مشکلات مالی و فنی و... را برای توضیح تاخیر در انتشار شماره فعلی، تکرار مکررات می‌بینیم. فقط می‌خواهیم از تمامی دوستان، خوانندگان و همکاران نشریه، که ما را در این راه نه چندان هموار، یاری رسانده‌اند، تشکر کنیم.

امیدواریم با یاری‌هایتان، شماره آتی را با فاصله زمانی کمتری به دست شما برسانیم.

شادکام و پیروز باشید!

نشریه مشترک چپ: کلیات یک طرح کمی جمع‌ی‌تر، کمی کیفی‌تر، کمی رادیکال‌تر!

۱- طرح مسئله

○ موضوع چندان جدید نیست. سال‌هاست که تلاش‌هایی برای کاهش پراکندگی و خرده‌کاری نشریات چپ انجام می‌شود.

حضور نشریات مستقل چپ، نوزایی جنبشی است که از تکاپوی انتقادی برای شناخت و دگرگونی جهان امروز باز نمی‌ماند. این نشریات، توشه انبوهی از تجربیات جنبش انقلابی ایران را به مخاطبین خود می‌رسانند، اما بدون کاستی نیز نیستند. پراکندگی به اجبار، خرده‌کاری و دوباره‌کاری را تحمیل می‌کند. بخشی از این «خرده‌کاری» اجتناب‌ناپذیر است، اما به نظر ما، تا حدود زیادی می‌توان از خرده‌کاری پرهیز کرد. ارتقای خرده‌کاری، و کار محدود و محفلی به پرنسیپ جنبشی که پیش‌ارویش سازماندهی و آگاهی جنبش توده‌ها (کارگران یا مردم) قرار دارد، به معنای کناره‌گیری از جنبش واقعی توده‌هاست. عواملی هم‌چون دور بودن مبارزین چپ از بستر مادی مبارزه در داخل ایران، بحران جنبش چپ، پراکندگی فعالین (چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ جغرافیایی)، فشار جبهه ضدچپ (اعم از نیروهای رژیم جمهوری اسلامی و یا اپوزیسیون راست و محافظه‌کار)، هجوم ایدئولوژیک سرمایه‌داری جهانی و بمباران بی‌وقفه فرهنگی و پارامترهای دیگری که از حوصله این بحث خارج است، موجب شده‌اند که گرایش به حرکت فردی و محفلی، بر کار جمع‌ی غلبه یابد. در برخی مقاطع کار جمع‌ی و «توریتنه جمع» به یک تابو و یک ضد ارزش تبدیل شده است.

موضوع چندان بی‌دلیل نیز نیست: چارچوب‌هایی منجمد و بی‌روح که تحت عنوان «جمع» به کشتن استعدادها و توانایی‌های فردی پرداختند، بی‌اعتمادی حاصل از شکست‌ها، خیانت‌ها و نیز بزرگ‌نمایی جبهه ضدچپ از کاستی‌های واقعی یا ساختگی جنبش ما، هراس از توقف کار پژوهش و نشر، در اثر غلظیدن در بحث‌های طولانی و پایان‌ناپذیر «جمع‌ی» و نامشخص بودن تعاریف و معیارهای تصمیم‌گیری جمع‌ی و... باعث می‌شوند که هر مجموعه کوچک ترجیح دهد با طیف محدودتری از همکاران و نیز مخاطبین، کارها را به پیش برد. در این میان، گاه حتی مخاطبین مشترکند ولی نشریات متفرق! ادامه کار در چنین مکانیسم‌های کوچکی منوط به سرنوشت فردی فعالین نشریات کوچک و مستقل چپ می‌شود. پدیده رایج، اعلام حضور نشریه، انتشار یک یا چند شماره و بعد توقف کارهاست. خوانندگان نیز به فراخور چنین

تجربه‌ای بسیار با احتیاط و موقتی از این نشریات استقبال می‌کنند. نتیجه کار، چیزی جز محدود شدن خوانندگان واقعی نشریه، به جمع دوستان و آشنایان نیست.

سمت‌گیری چنین کاری، چیزی جز شکل‌گیری 'سکت‌های کوچکی که به تکرار حرف‌ها و نظرات مورد قبول و از بیش تأیید شده خودشان مشغولند، نیست. با صراحت باید گفت تمام تلاش خلاقه، آفرینشگر و انتقادی فعالین نشریات مستقل و کوچک چپ، در طی یک دوره با این مخاطره روبروست که در دام سکتاریسم 'نوین' و یا دگماتیسم 'نوین' گرفتار شوند.

از سوی دیگر، عدم توان پاسخگویی این نشریات به مجموعه نیازهای مخاطبین، جهان یک بعدی و غیرواقعی ویژه‌ای را در اطراف چنین جمع‌هایی شکل می‌بخشد.

ما به عنوان فعالین چنین نشریاتی، بر کاستی‌های آن‌ها، در کنار دست‌آوردهای امیدبخش و خلاقه این نشریات دست می‌گذاریم و چنین نگرش انتقادی نسبت به خود را، بخشی از دستاوردهایمان به‌شمار می‌آوریم.

ما به روشنی، ضرورت وجود نشریات شوریک و پژوهشی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فلسفی را درمی‌یابیم. ما موضع انتقادی به مناسبات سنتی چپ را، حاصل تلاش اندیشه رادیکال و مستقل می‌دانیم. مناسباتی که عوارضی منفی هم‌چون بی‌اطمینانی، مناسبات بوروکراتیک و سبک‌فکری دگماتیک را به‌بار آورده است. با این حال، نمی‌توانیم بپذیریم که توسعه‌نیافتگی جامعه ایران را به توسعه‌نیافتگی اندیشه چپ سرایت دهیم. اندیشه توسعه‌نیافته، حاصل جامعه‌ای نامتوازن و توسعه‌نیافته است که مجال رشد و باروری فکری را از شهروندانش دریغ می‌کند.

علی‌رغم این واقعیت، باید تأکید کرد که: انسان‌ها خود سرنوشت خویش را تعیین می‌کنند. ما نیاز به مبارزه بر علیه توسعه‌نیافتگی اندیشه چپ ایران را جزئی از وظایف مرحله کنونی خود می‌دانیم. نباید عنصر ذهنی را به تابعی مکانیکی از عنصر عینی تقلیل داد و توجیه وضع و سطح کنونی فعالیت شوریک و پژوهشی را پیشه خود ساخت.

چنین زمینه توجیه‌گرانه‌ای، در محیط روشنفکر خرده‌بورژوا سخت مهیاست. اندیشه‌های 'خرده‌ی' که به تولید 'خرده‌اندیشه' مشغولند، احساس و شور کار جمعی سال‌هاست که در میان چنین محیط‌هایی سرکوب و تحقیر شده است. حس رقابت 'دکان‌ها، برای 'خرده‌بورژوازی امیدوار'، انگیزه اصلی حیات اقتصادی و (در اینجا اندیشه‌اش) را تشکیل می‌دهد. کورسوی امیدش که 'رونق دکان زیبایش' است، او را به رقابت بی‌رحمانه بر علیه 'همگنانش' سوق می‌دهد. چنین سیستم فکری‌ای به نشریات دیگر، همچون 'رقیب' می‌نگرد. شکست و ناکامی 'آغیار'، پیروزی و رونق کسب و کار روشنفکر خرده‌بورژوازی است. چپ، اما، گوهر گران‌بهای حقیقت و انقلاب را از میان تمامی تلاش‌های پراکنده و مستقل از هم باز می‌شناسد و بر آن ارج می‌نهد. به‌همین دلیل خواهان درآمیختن نقشه‌مند توانایی‌ها و بالایش کاستی‌های آن است.

۲- چارچوب‌های نظری

در گستره‌ای که از موضوعات اقتصادی، سیاسی و فلسفی گرفته تا پژوهش‌های ویژه نظیر سرکوب، اختناق و زندان، جنبش کارگری، زنان، خلق‌های تحت‌ستم و... را شامل می‌شود، در کنار گنجینه‌ای غنی از فعالیت‌های فکری، فرهنگی و هنری چپ، سخن گفتن از چارچوب چندان آسان نیست.

حفظ توازن هر شماره از نشریه، پیش‌بینی انتشار شماره‌های ویژه و تخصصی و نیز تلاش در جهت انتشار آثار مورد نیاز این جنبش، نیاز به همیاری وسیع‌تری دارد. با این مقدمات، باید تصریح کرد که:

نشریه مشترک چپ، حضور گرایش‌های فکری مختلف را نه فقط می‌پذیرد، بلکه از آن استقبال می‌کند. باروری فکری جنبش جدید، با پذیرش کثرت فکری فعالیتش معنی می‌یابد. به همین دلیل، حداقل وجوه مشترک فعالین نشریه چپ امروز ایران از نظر ماه، پذیرش دورنمای سوسیالیستی و نیز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. هرگونه ضوابط دیگری، نیاز به بحث و تفسیر آن دارد و در عمل دعوت به ناکجاآباد خواهد بود.

۳- مکانیسم تصمیم‌گیری

شاید بحث‌انگیزترین موضوع برای نشریه مشترک چپ، مشکلات تحریری و روش تصمیم‌گیری درباره آن باشد. این موضوع نیاز به دقت‌نظر و مشورت جمعی‌تری دارد. به پیشنهاد ما، برای شروع کار حداقل‌های زیر را می‌توان طرح کرد:

۱- افراد امضاءکننده کلیات طرح، در حد توان خود وظیفه‌ای در پیشبرد نشریه بر عهده می‌گیرند و دارای حق رای می‌باشند.

۲- مجمع عمومی فعالین و دست‌اندرکاران نشریه، تعدادی از افرادی را که آمادگی و توانایی پذیرش امور تحریریه را دارند، به مدت یکسال انتخاب می‌کنند.

الف- در صورت استعفا یا اختلاف‌نظر حاد در تحریریه، با تصمیم مجمع عمومی فوق‌العاده، ترکیب تحریریه قابل تغییر است.

ب- مجمع عمومی تعدادی معین عضو علی‌البدل تحریریه را انتخاب کرده تا در انجام کارهای نشریه با حق رای مشورتی، تحریریه را یاری کنند.

۳- تحریریه در فاصله بین دو مجمع عمومی سالانه، مسئولیت پیشبرد کارها را در چارچوب مصوب مجمع عمومی بر عهده دارد.

نظر به این که در این مرحله بحث در باره کلیات نشریه مشترک است، از بسط ضوابط حاکم بر تصمیم‌گیری‌های نشریه و نیز جنبه‌های فنی و مالی پیشبرد کار خودداری می‌کنیم. گام نخست قبول و یا رد کلیات طرح نشریه مشترک چپ است.

صبا اسکویی - ستاره - مژده ارسی - سیاوش، م. - همایون ایوانی

گزارش کوتاه از وضعیت زندان‌های ایران^۱

از : مرجان، فریده و ستاره

○ آن چه که در این گزارش به‌عنوان توصیف زندان‌های رژیم جنایتکار ایران می‌آید؛ مسایلی نیست که بیان نشده و یا به‌شکل نوشته (چه به‌صورت کتاب و چه به‌صورت گزارش) ارائه نشده باشد. بایگانی‌های سازمان‌های مدافع حقوق بشر، عفو بین‌الملل و کسانی که به‌نوعی داعیه انسان دوستی سر می‌دهند، پر از اسناد وحشتناکی است که جنایات جمهوری اسلامی را در زندان، کارخانه، کوچه و خیابان بر علیه کارگران و زحمتکشان ایران و ره‌ویژه زنان نشان می‌دهد.

این جنایات منحصر به رژیم‌های جلاد و سرسپرده ایران، چه شاه و چه خمینی نیست، در تمام کشورهای که دیکتاتوری عربیان عمل می‌کند، چنین روش‌هایی همیشه بوده و اکنون نیز ادامه دارد. از ترکیه و عراق گرفته تا سایر کشورهای آسیایی، آفریقایی، آمریکای لاتین و حتی کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا که داعیه دموکراسی آن‌ها، گوش‌ها را کر می‌کند.

با این حال، ابعاد این جنایات آن چنان وحشتناک و دلهره‌آور است که هرچه گفته و نوشته شود قطره‌ایست از اقیانوس. ما سه نفر از زندانیان سیاسی سابق رژیم جمهوری اسلامی بر آن شدیم که از این فرصت مختصر و مناسب استفاده کرده و آن چه را که خود ناظر بودیم و یا از هم‌پندی‌هایمان در زندان که آن‌ها هم به‌نوبه خود ناظر وقایع بیان نشده بوده‌اند، به‌اطلاع هرچه بیشتر وجدان‌های آگاه برسانیم. با امید به این که گزارش این جنایات در آرشیوها مدفون نشود و اهرمی دیگر برای فشار بر کشورهای که حامی رژیم سرسپرده ایران باشد؛ تا از حمایت و رنگ و لعاب دادن به رژیم جمهوری اسلامی دست بردارند.

گزارش از وضعیت عمومی زندان‌ها

بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷، به هنگامی که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی بر شانه‌های خسته مردم سوار شده و به قدرت رسیدند؛ آنان و اربابانشان، از خواست‌های انقلابی کارگران و زحمتکشان، و حضور سازمان‌های سیاسی مدافع حقوق حقه آن‌ها، چنان هراسناک بودند که با شتابزدگی هرچه تمام‌تر به خفه کردن صداهای حق‌طلبانه پرداختند. حکومت اسلامی، قبل از هرچیز شتابزده به بازسازی زندان‌های دوره شاه و نیز ساختن زندان‌های جدید پرداخت. هنوز طنین فریاد زندانی سیاسی آزاد باید گردد بر علیه شاه در آسمان ایران پژواکش به گوش می‌رسید که حکومت جدید، دسته دسته جوانان پرشور و نیروگرفته از انقلاب و هواداران گروه‌های سیاسی اپوزیسیون، کارگران، دهقانان و زحمتکشان را روانه زندان‌ها کرد.

جمهوری اسلامی چنان شتابزده به دستگیری زندانیان سیاسی رژیم سابق و مخالفان سیاسی شناخته شده پرداخت که مجبور شد به خاطر کمبود جا طویله‌ها، فروشگاه‌های بزرگ، زیرزمین وزارتخانه‌ها، سربازخانه‌ها و حتی زایشگاه‌ها را تبدیل به زندان کند. دستگیرشدگان سال‌های ۶۰-۱۳۵۹ می‌گویند در بندهای اوین، در اتاق‌هایی که تنها گنجایش ۱۵ نفر را داشت تا ۱۴۰ نفر جوان و پیر و بچه را بر روی هم ریخته بودند؛ جایی برای نشستن نبود؛ چه رسد به این که شب‌ها بتوانند بخوابند. به همین سبب برای خواب چندین شیفت گذاشته بودند. عده‌ای می‌خوابیدند و عده‌ای بیدار می‌ماندند تا نوبت خواب آن‌ها برسد. علاوه بر این که همیشه نیمه گرسنه بودند.

کسانی که سال ۱۳۶۰ را در آپارتمان‌های اوین (جایی که زمان شاه استراحت‌گاه پرسنل بود) گذرانده‌اند، این دوران شکنجه‌آور را چنین توصیف می‌کنند:

آپارتمان‌ها سه اتاق داشت که در دوتایشان قفل و غیرقابل استفاده بود. تنها یک اتاق یا یک راهروی کوچک به شکل L در اختیار جمعیتی نزدیک ۱۵۰ نفر بود. تنها راه ورود و خروج هوا پنجره‌ای کوچک بود که کفاف آن‌همه جمعیت را نمی‌داد. حتی در فصل پائیز که هوای اوین به دلیل واقع بودن در منطقه

کوهستانی سرد بود، به دلیل نبود هوا و گرمای زیاد حاصل از نفس این جمعیت، زندانیان بر کف لخت زمین می‌جسبیدند تا بتوانند از گرما بکاهند. در تابستان به علت گرما و به خاطر آب گرم حمام بعضی از زندانیان به حالت اغما می‌افتادند. بدتر از همه، به علت کمبود مواد پاک‌کننده، زندانیان شیش زده بودند و خطر ناشی از بیماری تیفوس آن‌ها را تهدید می‌کرد. در این جا هم مثل سایر بندهای اوین زندانیان همیشه نیمه گرسنه و گرسنه بودند. لازم به تذکر است که کمبود بیش از حد غذا مساله همیشگی زندان اوین بود و لاجوردی جلاد معروف رژیم، یکبار در اعتراض یکی از زندانیان به کمبود مواد غذایی گفته بود: «هنوز روزهای خوشتان است کاری می‌کنیم که دنبال سوسک‌ها بگردید».

به عنوان یادآوری باید بگوئیم معروف‌ترین زندان‌هایی که از شنیدن نام آن‌ها هر ایرانی چه در زمان شاه جلاد و چه رژیم خونخوار کنونی دچار وحشت می‌شده و می‌شود؛ ساخته و پرداخته دوران هیتلر و یا رژیم اسرائیل و ابزارهای شکنجه در آن‌ها ساخت آمریکا، اروپا و اسرائیل است. شکنجه‌گران توسط همین کشورها و به ویژه آلمان آموزش می‌یابند. شکنجه، از زدن کابل بر روی پشت گرفته تا تحت فشار قراردادن حساس‌ترین نقاط بدن یعنی آلت تناسلی، کشیدن ناخن، سوزاندن بدن با اتوی داغ و آتش سیگار، شکستن استخوان‌های دست و پا و گردن و شانه‌ها، شکستن فک و دندان‌ها و کور کردن چشم‌ها و شکنجه‌های روانی مداوم و بی‌خوابی دادن اجرا می‌شود.

شکنجه‌گران در موقع دستگیری فرد به وحشیانه‌ترین شکل، برای گرفتن اطلاعات، تفتیش عقاید و یا از همه مهم‌تر برای درهم شکستن فرد، برای تبدیل او به انسانی حقیر و بی‌ارزش او را تا سرحد مرگ شکنجه می‌کنند. انسان‌های بسیاری در زیر این شکنجه‌های حیوانی جان باخته‌اند. صفحات روزنامه‌ها، کتاب‌ها و آرشیوها انباشته از این وحشیگری‌ها است و اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران که فرزند یا فرزندانی جان‌باخته یا شکنجه شده دارند، از آن آگاه‌اند. جنایاتی که متأسفانه هنوز مکتوب نشده است.

زندانی سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران، همواره تحت شکنجه است و تمام لحظات زندگیش در انتظار تفتیش عقاید و متعاقب آن یا

به همراهش تک خوردن، ضرب و شتم و بهدید بهمرگ. حتی در خواب هم فکر می‌کند که آیا فردا برای بازجوئی احضار خواهد شد؟... و تکرار سنوالات همیشگی: آیا رژیم را قبول داری؟ آیا مسلمان هستی؟ آیا گروهت را قبول داری؟ آیا حاضری بگوئی اشتباه کردم و گروهت را محکوم کنی؟ آیا حاضر به همکاری با ما هستی؟ آیا حاضری از هم‌بندی‌هایت گزارش دهی؟ و ... این کابوس وحشتناک اگرچه به‌ظاهر اسمش زندان است ولی به‌تعبیر درست‌تر شکنجه‌گاه‌ها و سلاح‌خانه‌های رژیم از قرون وسطی هم گامی فراتر گذاشته است. ما شخصاً قادر نیستیم جو رعب و وحشتی را که زندانبانان شبانه‌روز در زندان حاکم کرده بودند بیان نمائیم.

رژیم که پایه‌های لرزان حکومتش بر سلاح‌های پیشرفته‌ای که به‌قیمت خون مردم فلاکت زده ایران از کشورهای پیشرفته می‌خرد استوار است، دائماً از جانب کارگران و زحمتکشان و نیروهای سیاسی مخالف احساس خطر کرده و می‌کند. برای حفظ بقای خود و به‌تعویق انداختن سرنگونی‌اش به‌انواع و اقسام شیوه‌ها برای ایجاد جو رعب و وحشت و خفه‌کردن هرگونه صدای مخالفی می‌پردازد که نمود آن در زندان عریان‌تر و وسیع‌تر است. و زمانی که از ایجاد فضای رعب سودی نبرد برای خواباندن صدای مردم به‌کشتار دست می‌زند. به‌همان‌گونه که چه به‌شکل مخفی و چه به‌شکل علنی در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ اوج ضعف و فلاکت خود را از سرسختی بهترین و مقاوم‌ترین فرزندان کارگران و زحمتکشان، با کشتار دسته‌جمعی آن‌ها در زندان‌ها به‌معرض نمایش گذاشت.

جنایتکاران رژیم، طی سال‌های طولانی از ۱۳۶۰ به‌بعد که اسارت‌گاه‌هایشان مملو از نیروهای سیاسی و هوادارانشان از کارگران، کارمندان، دانشجویان و دانش‌آموزان بود به‌اشکال مختلف سرکوب تلاش کردند آن‌ها را یا از میدان مبارزه بدر کنند و یا از بین ببرند و خیال خود و اربابانشان را راحت کنند که کردند.

از زمانی که رژیم شرم از قیام را کنار گذاشت (و این به‌کوتاهی لحظه‌ای گذرا بود) و زندان‌هایی را که در آغاز می‌گفتند موزه جنایات رژیم شاه خواهیم کرد، دوباره برپا ساختند، بر آن افزودند و با سیستم‌های مدرن مجهزش کردند:

مدام اخبار هول‌انگیزی از وضعیت زندان‌ها به بیرون از زندان درز می‌کرده و کماکان درز می‌کند. در فاصله سال‌های ۶۱-۱۳۶۰ که هنوز خون بهترین فرزندان کارگران و زحمتکشان در مبارزه با رژیم شاه بر سنگ‌فرش خیابان‌ها باقی بود، رژیم جدید، این جانشین بلافصل شاه با هیئتی دیگر، گروه گروه، از فرزندان کارگران و زحمتکشان را در زندان‌ها به جوخه‌های مرگ می‌سپرد و دیگر زندانیان در محیطی پر از وحشت، و فوق طاق‌انسانی هر شب تیرهای خلاص رفقایشان را که در محوطه زندان تیرباران می‌شدند شماره می‌کردند ۶۰ - ۸۰ - ۱۰۰ - ۱۲۰ و گاهی بیش‌تر و منتظر می‌ماندند تا فردا که نوبت کدامشان خواهد بود. و بدین طریق رژیم جمهوری اسلامی سناریوی رژیم شاه را تکمیل می‌کرد.

در همان زمان که زندانیان در اسارتگاه‌ها گرفتار شکنجه جسمی و روانی بودند خانواده‌های زندانیان نیز در بیرون از زندان دچار رنج و بدبختی و شکنجه‌های روانی از جانب رژیم بودند. هم‌چنان که شرایط خفقان‌آور اجتماعی و شرایط وحشتناک اقتصادی را می‌بایست تحمل می‌کردند؛ هرآن نگران خبرهای وحشتناکی بودند که از درون زندان مبنی بر شکنجه، سرکوب و اعدام زندانیان به بیرون درز می‌کرد. به‌ویژه زمانی که به دلیل ممنوع‌الملاقات بودن فرزندانشان می‌بایست ماه‌ها با وحشت و ترس سر می‌کردند تا شاید خبری از زنده بودن آن‌ها دریافت کنند. روزهای ملاقات اگرچه برایشان روزهایی فراموش نشدنی بود که بعد از ۱۵ یا ۲۰ روز یا به‌بیانی دو هفته انتظاری طولانی‌ا توام با دلهره که آیا ملاقاتی خواهد بود یا نه؟ موفق به ملاقات می‌شدند. اما ترس و نگرانی در چهره‌هایشان به‌وضوح موج می‌زد. سراسیمه به‌سالن ملاقات وارد می‌شدند و در پشت گیشه‌های تلفن به دنبال فرزندان خود می‌گشتند و همیشه نگران سلامت آن‌ها بودند. همیشه به‌شیوه خاص خود با پانتومیم می‌پرسیدند آیا این مدت شکنجه شده‌اید، کتک خورده‌اید به‌انفرادی رفته‌اید؟ چرا رنگ‌تان زرد شده، چرا لاغر شده‌اید؟ گاهی نیز این اشارات منجر به قطع تلفن ملاقات می‌شد. زمانی برای عذاب دادن خانواده‌ها به‌ویژه اگر متوجه می‌شدند مادری بیمار است و یا ملاقات کننده بچه کوچک به‌همراه دارد، ملاقات وی را برخلاف روال معمول، به‌آخرین گروه ملاقات منتقل می‌کردند تا بیشتر شکنجه شوند و

به سنوالاسان در مورد جرائی مساله نیز پاسخی داده نمی‌شد و موارد بسیاری بود که درگیری خانواده‌ها با پاسداران مسئول ملاقات منجر به زندانی کردن، بازجوئی و گرفتن تعهد کتبی از خانواده‌ها می‌شد.

بخشی از دوران‌های مختلف سرکوب در بندهای زنان و مسئله توأین

همان‌گونه که گفته شد برای زندانی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی، شکنجه پایانی ندارد. دوران بازجوئی شکنجه‌های خاص خود را دارد و زمانی هم که جان سالم از زیر بار شکنجه و بازجوئی بدر می‌بری و محکوم به ماندن در زندان هستی، روند شکنجه به اشکال گوناگون از فیزیکی تا روانی ادامه می‌یابد که به‌طور خاص هدف رژیم، ایجاد فضای رعب و وحشت برای درهم شکستن روحیه اعتراضی و مقاومت زندانیان است تا مساله‌ای به‌نام زندانی سیاسی که اهرم فشاری از جانب افکار عمومی داخلی و بین‌المللی است نداشته باشد. بر همین اساس هر جا که موقعیتی فراهم شده به‌بهانه‌های گوناگون دست به کشتار زده و با ایجاد فضای خفقان بعد از آن عده‌ای را به‌طور کامل پاسیو، سرخورده و دست به‌گریبان یاس نموده به‌نحوی که شرایط رژیم را برای رهایی پذیرفته و خود را خلاص کرده‌اند. عده‌ای دیگر را دیوانه کرده، تحویل خانواده‌ها یا بیمارستان‌ها داده است؛ و عده‌ای دیگر را به‌موجوداتی مسخ شده تبدیل نموده که انسانیت را فراموش کرده به‌همکاران رژیم تبدیل شده بودند. کسانی که تحت شکنجه‌های فرسایشی هویت سیاسی و انسانی خود را از دست دادند؛ به‌یکی از عوامل فشار رژیم تبدیل شدند و هم‌چون یکی از ابزار شکنجه روحی و جسمی برای سایر زندانیان عملکرد داشتند. این گروه با عنوان "تواب" مشخص می‌شوند. اینان در یک دوران طولانی چندین ساله به‌عنوان عامل سرکوب و برای شکستن روحی سایر زندانیان به‌کار گرفته می‌شدند. آن‌ها نه تنها وظیفه داشتند از تمام لحظات زندگی و روحیات زندانیان برای بازجوها گزارش‌های مفصل تهیه نمایند، بلکه در رابطه با چگونگی برخورد با زندانیان نیز نظر می‌دادند. در تمام کارهای بند دخالت مستقیم داشتند. به‌عنوان چشم و گوش رژیم عمل می‌نمودند. زمانی که دو زندانی کنار هم می‌نشستند و صحبت

می‌کردند با وقاحت بین آنها می‌نشستند تا مانع تماس شوند. یا موقع قدم زدن همراهشان راه می‌رفتند. جای خوابیدن زندانیان را تعیین می‌کردند تا مبادا شبانه با هم صحبت کنند. رژیم جلاد ایران که همیشه از اجتماع افراد وحشت داشت، در زیر چتر امن خود در زندان هم وحشت خود را پنهان نمی‌داشت و حتی به‌عنوان مقررات می‌خواست مانع غذا خوردن جمعی و خرید جمعی آنها شود و زندانیان را وادار به زندگی انفرادی نماید. اما چون همه زندانیان این شیوه را نمی‌پذیرفتند، تواب‌ها را مأمور اجرای دستورات می‌کردند تا از نزدیک شدن زندانیان به هم جلوگیری نمایند و اگر اینان موفق نمی‌شدند به‌بازجوها گزارش می‌کردند تا افراد به‌بازجویی احضار و مورد ضرب و شتم قرار بگیرند.

تواب‌ها کنترل تلویزیون بند را در اختیار داشتند و تعیین می‌کردند کدام یک از دو کانال یا کدام برنامه پخش شود. بعضی از برنامه‌ها به‌عنوان دام مورد استفاده قرار می‌گرفت. تماشای گزارش سیاسی، مصاحبه‌های تلویزیونی مسئولین، گزارش سیاسی هفتگی و گزارش‌های اقتصادی و حتی ورزشی معیاری برای تعیین سرموضعی بودن افراد و نوشتن گزارش بر علیه آنها بود. خواندن صفحات سیاسی روزنامه‌های رژیم به‌شدت از طرف تواب‌ها کنترل و برای خوانندگان گزارش تنظیم می‌شد. زمانی هنگام پخش برنامه نماز جمعه تواب‌ها بالای سر زندانی‌ها کشیک می‌دادند و مواظبت می‌کردند کسی خوابش نبرد و یا به‌کسانی که توجه نمی‌کردند تذکر می‌دادند. در دوره‌ای دیگر تماشای نماز جمعه به‌عنوان سرموضعی بودن و توجه به‌مسائل سیاسی جرم محسوب می‌شد و برای تماشاگران به‌وسیله تواب‌ها گزارش‌های مفصل نوشته می‌شد. حتی حالت‌های آنها در موقع شنیدن مطالب توصیف می‌شد.

زمانی که مدت محکومیت یک زندانی به‌پایان می‌رسید و قبول می‌کرد در شو تلویزیونی حسینیه اوین شرکت نماید، اگر وی آدم منفعلی بود یا کاری به‌کار کسی نداشت و زندان را می‌گذراند اما تواب نبود، پس از اظهار ندامت وی، توابان از میان جمعیت بلند می‌شدند و دلایل خود را برای سرموضعی بودن و به‌اصطلاح خودشان «منافق» بودن وی اعلام می‌کردند و اغلب مانع آزادی وی می‌شدند. گاه گزارش تواب‌ها افرادی را به‌اعدام سوق داده بود یا منجر به‌محاکمه مجدد و افزایش حکم می‌گردید.

گاه نواب‌ها پس از شرکت در مراسم مذهبی برای نشان دادن اخلاص خود دسنة جمعی بر سر افرادی که از نظر آن‌ها سرموضعی بودند و خوب توبه نکرده بودند می‌ریختند و به قصد کشت آن‌ها را کتک می‌زدند. تواب‌ها زندانیانی را که مرعوب جو زندان نشده و حیثیت خود را به‌عنوان زندانی سیاسی حفظ کرده بودند نجس و کافر می‌خواندند. ظرف و سفره آن‌ها علامت‌دار و جدا بود، طناب جداگانه برای آویختن لباس شسته داشتند و چون معمولاً "قوانین" را رعایت نمی‌کردند منجر به این می‌شد که تواب‌ها دوباره لباس خود را می‌شستند.

آن‌ها از هیچ‌گونه فشاری بر زندانیان دیگر دریغ نمی‌کردند. از جمله پس از انجام نظافت اتاق‌ها و بند، آن‌ها با سطل، آب آلوده در بند می‌ریختند. از شیوه‌های دیگرشان ایجاد دعوای مصنوعی در بند و جاروجنجال بود که منجر به آمدن گارد سرکوب به بند و به‌زیر کتک بردن زندانیان توسط گارد و پاسداران مرد می‌شد. آن‌ها حتی از تحت فشار قرار دادن کسانی که دارای مشکلات روانی بودند خودداری نمی‌کردند، بلکه چون آن‌ها را بیمار دروغین می‌دانستند آن‌قدر به آزارش می‌پرداختند که عصیان می‌کرد و یا کارش به‌بهداری می‌کشید یا سلول و چون اغلب زندانیان دیگر به‌این شیوه اعتراض می‌کردند و از زندانی بیمار دفاع می‌نمودند کار به‌آمدن پاسداران سرکوب، ضرب و شتم و فرستادن به سلول عده زیادی می‌شد. در یکی از این موارد عده‌ای محکوم به خوردن تا ۹۰ ضربه شلاق یا به‌اصطلاح "حدشرعی" و ماندن طولانی در سلول گردیدند و زندانی دچار عدم تعادل روانی هم پس از خوردن کتک مفصل به سلول فرستاده شد.

استفاده از توابین به‌عنوان یک شیوه سرکوب تا سال ۱۳۶۵ ش. (۱۹۸۶ م.) سیاست مسلط رژیم بود اما چون بسیاری از زندانیان نسلیم فشار تواب‌ها و مقررات ضدانسانی رژیم نشدند، بلکه این شیوه برخورد به‌تدریج بر افراد منفعل و یا بی‌طرف تاثیر مثبت داشت، رژیم مجبور به عقب‌نشینی و پذیرش وجود زندانیان غیرتواب در زندان گردید و زندانیانی را که به‌عنوان مخالف و سرموضعی محسوب می‌شدند از سایرین جدا و در بند جداگانه‌ای به‌نام بند سرموضعی‌ها جای داد. با این وجود از بند توابین هنوز به‌عنوان تنبیه استفاده می‌شد و زندانیانی از بند سرموضعی را برای تحت فشار قرار دادن به آن بند

می‌فرسنادند. از جمله بعضی را برای قبول شرایط آزادی که عبارت بود از محکوم کردن گروه‌های انقلابی و شرکت در شو تلویزیونی و اعلام انزجار، که اغلب با واکنش اعتراضی مواجه می‌شد. در یک مورد در سال ۱۳۶۸ که دو نفر را به بند تواب‌ها بردند. آن‌ها اعلام اعتصاب غذا نمودند که اعتصاب یکی از آن‌ها ۹۰ روز طول کشید و زمانی که وی به حالت اغما می‌افتاد او را بغل کرده به بهداری می‌بردند و با تزریق سرم مانع از مرگ وی شدند. تا بالاخره آن‌ها را به بند سابقشان برگرداندند.

قبل از پرداختن به شیوه‌های دیگر از سرکوب که در بندهای قزل حصار اعمال گردید مختصری از درجات توابین و نمونه‌هایی از کسانی را که در اثر فشارها به عدم تعادل روانی دچار شدند ذکر می‌کنیم.

در بین تواب‌ها درجاتی حاکم بود. آن‌ها که به‌رده‌های بالای سازمان‌ها تعلق داشتند در بازجویی از هواداران شرکت می‌کردند. برای شکستن روحیه آن‌ها و تسلیم کردنشان به پذیرش قوانین و مقررات زندان، برای بحث، سخنرانی و اظهار ندامت و بی‌فایده بودن مبارزه با رژیم به سلول‌ها و بندها فرستاده می‌شدند. در کارهای به اصطلاح فرهنگی یا بهتر بگوییم شسنشوی مغزی زندانیان با مهره‌های رژیم همکاری می‌کردند. در شوهای ویدئویی و تلویزیونی رژیم شرکت می‌کردند و خواسته‌های رژیم را بیان می‌نمودند. در مواردی در شکنجه، اعدام و حتی زدن تیر خلاص هم شرکت می‌کردند. این مفلوکین اغلب بعد از سوء استفاده اعدام می‌شدند.

گروهی دیگر از توابین، از فعالین دانشجویی بودند که به همراه گروه‌های گشت برای شناسایی به خیابان‌ها می‌رفتند و با دیدن هم‌کلاسی‌ها یا دوستان سابق خود که زمانی با آن‌ها فعالیت می‌کردند سبب دستگیری، شکنجه و گاه اعدامشان می‌شدند. عده‌ای به عنوان دام روزها به دانشگاه می‌رفتند و در پوشش دانشجویی از طریق دوستی با دانشجویان و ایجاد فضای مناسب آن‌ها را به تور دادستانی می‌کشاندند.

توابین درجه پایین که حوزه فعالیتشان در بندها بود و موارد ذکر شده در این گزارش حاصل فعالیت آن‌هاست.

در سال ۱۳۶۳ تعداد افراد دچار عدم تعادل روانی در بند ۳ اوین چشمگیر بود. در بند ۳ پایین، دختری را با زنجیر به شوقاز بسته بودند که دائماً صدای زنجیرهایش که حاصل کوشش او برای رهایی بود شنیده می‌شد ولی به تناوب بر علیه رژیم یا له گروهش با صدای بلند شعار می‌داد. گاه التماس می‌کرد که بازش کنند و زمانی نیز پرت ویلا می‌گفت. او هر روز به وسیله پاسداران و تواب‌ها کتک می‌خورد و در حالی که وسیله دفاعی‌ای جز فریاد کشیدن نداشت بی‌هوش می‌شد.

نمونه دوم پروین دختر بسیار جوانی بود که صدای دل‌نواز و رسایی داشت. پاسدار محمدی او را به شوقاز سر بند زنجیر کرده بود. او تمام ۲۴ ساعت سرود می‌خواند و با خواب‌آشنایی نداشت. در سرمای زمستان بعد از هر دو سه روز که کاملاً آلوده می‌شد و فضای سریند بوی تعفن می‌گرفت پاسدار محمدی او را باز می‌کرد و با مشتم و لگد به محوطه حمام می‌آورد و لختش نموده و بزیر دوش آب سرد می‌انداخت.

نمونه سوم خانم دکتر داروسازی بود که زیر شکنجه‌های دوران بازجویی تعادل روانی‌اش را از دست داده بود. او را در اتاق ۴ بند سه بالا، بین همه زندانیان به شوقاز زنجیر کرده بودند. فریادهای دل‌خراش او و صدای زنجیر، شکنجه روانی سایرین بود. اما تواب‌ها برای خوش‌خدمتی به‌آزار این بیماران می‌پرداختند و به‌همراه پاسداران سبب تشدید مشکلاتشان می‌شدند.

نمونه چهارم اکرم دختر دانش‌آموزی که روانی بی‌آزاری بود. یک بار او را به دلایل واهی اخلاقی در بند، که حاصل گزارش تواب‌ها بود ۵۰ ضربه شلاق زدند. او بعد به امتناع از زندگی رسیده بود غذا نمی‌خورد، به حمام نمی‌رفت، به رعایت بهداشت فردی و جمعی توجهی نداشت. برخوردهای پاسداران و توابین او را به مرحله زنجیری شدن کشاند و بالاخره در حالی که رو به مرگ بود روزی پدر پیرش را که مرد زحمتکشی بود به بند آوردند و دخترش را که پوست و استخوانی بیش نبود و کسی را نمی‌شناخت بر کولش گذاشتند و از زندان به خارج فرستادند. چند ماه بعد اکرم دوباره در حالی که حالش بهتر شده بود به زندان برگردانده شد و با بازگشت بیماری این‌بار روانه تیمارستان گردید.

نمونه پنجم مادر فریده زن زحمتکشی از زاغه‌های جنوب تهران که با دو بچه تنها نان‌آور خانواده بود به‌شغل بهیاری اشتغال داشت و از پدر و مادرش نیز نگهداری می‌کرد. او در اثر شکنجه و سستشوهای مغزی وضع روانی‌اش مختل شده بود. در سرمای زمستان از پوشیدن لباس خودداری می‌کرد. چادر کهنه‌اش را به‌خود می‌پیچید و ساعت‌ها دم در اتاق در حالی که یک پایش را بلند می‌کرد رو به‌دیوار می‌ایستاد. روزها از خوردن غذا امتناع می‌کرد و می‌گفت می‌خواهد شیطان را که در درونش نفوذ کرده از بی‌غذایی بکشد. او به‌ملاقات نمی‌رفت. خانواده و بچه‌هایش را نمی‌شناخت.

مورد ششم راضیه دختر دانشجویی که زیر فشار شکنجه‌های دوران بازجویی طاقت نیاورده، دوستانش را لو داده بود. دچار مشکل روانی شده بود، سریع در بند قدم می‌زد به‌صدای بلند با خودش حرف می‌زد، دست‌هایش را در هوا تکان می‌داد و در غلیان بیماری فریاد می‌کشید و مهاجم می‌شد. وی دائماً از جانب توابع‌های معروف از جمله عفت زیر فشار قرار می‌گرفت، کتک می‌خورد و به‌بازجویی‌های مکرر احضار می‌شد.

مورد هفتم دختر دانش‌آموز دیگری با چشمان آبی و قیافه‌ای عروسک‌وار و کودکانه که از فشارهای زندان به‌دوران کودکی برگشت کرده بود و از همه می‌خواست برای او مداد رنگی و دفتر نقاشی بیاورند. او نیز کسی را نمی‌شناخت اما چنان قیافه معصوم و دوست‌داشتنی‌ای داشت که موسوی اردبیلی از جلادان رژیم وقتی در سال ۱۳۶۵ برای به‌اصطلاح خودش، سرعقل آوردن خواهرزاده‌اش به‌زندان آمد و از بند دیدن کرد از بین روانی‌های موجود در بند دستور آزادی او را داد. وی هنوز هم در حالت عدم تعادل روانی بسر می‌برد.

مورد هشتم فرزانه عمویی که شرح حالش در قسمت دیگری از گزارش آمده و اکنون در تیمارستان به‌سر می‌برد. مادر ژاله، زهرا و... این تنها مشتکی از خروار است. نمونه‌ای معدود و حاصل فشارهای زندان در بند زنان اوین، مشابه آن‌ها شاید صدها مورد در زندان‌های دیگر تهران و شهرستان‌ها بودند. بعضی دست به‌خودکشی زدند، برخی به‌تیمارستان‌ها و مراکز روانی سپرده شدند و بعضی اکنون با حضور در خانواده‌هایشان مشکلی بر مشکلات آن‌ها افزوده‌اند.

نیمه دوم سال ۱۳۶۲ و سرکوب زندانیان سیاسی زن

در زندان قزل حصار

سال ۶۲ و ۶۳ دوران وحشتناک سرکوب رژیم در زندان قزل حصار بود که به سال‌های سیاه معروف شده است. در این سال جلادان رژیم تصمیم گرفتند با یک سرکوب سیستماتیک و فرسایشی تکلیف زندانیانی را که حاضر به قبول شرایط ضدبشری زندان نبودند یک‌سره کنند.

برای شروع کار آن‌ها به بند دختران حمله بردند با کابل و باطوم و چوب حاصل از شکستن جعبه‌های میوه موجود در بند زندانیان را لت و پار کردند، سپس دسته دسته جای مخصوصی که بعدها به اسم جعبه‌ها، تخت‌ها یا قیامت معروف شد، بردند. ملاقات‌ها قطع گردید. درز این خبر به بیرون باعث وحشت خانواده‌ها شد. آن‌ها فهمیدند جنایتی تازه در شرف وقوع است.

آن‌ها تمام زندانیان سیاسی زن را که قصد سرکوبشان را داشتند در جایی به اندازه یک تابوت جای دادند. دو دیوار چوبی به فاصله چهار زانو نشستن یک انسان. ساعت ۶ صبح بیدارباش اعلام می‌شد و تا ساعت ۱۰ شب ادامه داشت. زندانی می‌بایست با چادر و چشم‌بند بی حرکت سر جای خود بنشیند کوچک‌ترین حرکت با کابل پاسخ داده می‌شد. در شبانه‌روز سه بار حق دست‌شویی داشتند و هر بار به مدت یک دقیقه در تمام طول روز بلندگوها با صدای وحشتناک بلند مدام گفتار هذیان‌آلود خائنان را که تحمل شکنجه‌ها را نیاورده، سقوط کرده بودند و تواب نامیده می‌شدند، پخش می‌کرد یا عریده‌های حاکی از نوحه و زاری و مراسم عزاداری را. این مجموعه چون سوهانی بود که بر اعصاب زندانیان کشیده می‌شد. موقع خواب هم زندانی باید با چادر و چشم‌بند می‌خوابید و حفظ حجاب در خواب! هم ضروری بود، چون شب پاسداران مرد با کفش کتانی به سرکشی می‌آمدند. حاجی رحمانی رئیس زندان یک‌بار در شبانه روز می‌آمد و ورودش را با شلاقی که ناگهانی و محکم بر زمین می‌کوبید و سبب هراس می‌شد، اعلام می‌کرد. لاجوردی هم برای بازدید از پیشرفت کار، شبانه به سرکشی می‌آمد. این جنایت نه یک روز، یک هفته، بلکه بیش از ۹ ماه طول کشید.

از ماه دوم به تدریج مقاومت بچه‌ها درهم شکسته می‌شد. در حالی که دچار عدم تعادل روانی می‌شدند، اعلام می‌کردند حاضرند شرایط را بپذیرند. آن‌ها در بدترین شرایط زندگی‌اشان که از نظر روحی درهم شکسته بودند به پشت میکروفون مصاحبه فرستاده می‌شدند. در حالی که به شدت گریه می‌کردند، اعلام می‌داشتند انسان‌های حقیر و پستی هستند و در حق مردم جنایت و خیانت کرده‌اند و تقاضای بخشش می‌کردند. این مصاحبه‌ها برای سایرین بخش می‌شد تا روحیه‌اشان درهم شکسته شود. اما برای این درماندگان مصاحبه کافی اعلام نمی‌شد. رژیم خواستار مجاله شدن و مسخ شدن آن‌ها بود. تقاضای اطلاعات و همکاری داشت. آن‌ها را به چنان فلاکتی کشاندند که نه تنها اطلاعات نداده‌ای را که بر علیه خودشان بود نوشتند. بر علیه خانواده و اقوام خود و تک‌تک زندانیان آنچه می‌دانستند، نوشتند.

رژیم با اعمال وحشیانه‌اش بهترین زندانیان را به ضد خود و ضد انسان تبدیل کرد. جنایاتی مرتکب شد که به نظر نمی‌آید در دوران برده‌داری، برده‌داران با آن همه قساوت قلب چنین اعمالی مرتکب شده باشند. رحمانی، جلاد قزل در این مورد گفته بود کاری کردیم که اسرائیلی‌ها باید از ما یاد بگیرند. وقتی مقاومت به درازا کشید اما تا حدودی برایشان رضایت‌آمیز بود عده‌ای را با شرایط آسان‌تر بدون مصاحبه و همکاری تنها با تعهد پایبندی به قوانین، از تخت‌ها بردند. اما عده‌ای قهرمانانه تا آخر مقاومت کردند و مقاومت رژیم را درهم شکستند.

جریان توالت

در همین سال تعدادی از زندانیان را از بند جدا کرده به عنوان تنبیه در یک توالت نگه‌داشتند. آن‌ها مجبور بودند شبانه‌روز در همان جا بخورند و بخوابند و زندگی کنند. شاید برای کسی قابل تصور نباشد که چگونه عده‌ای ۹ ماه شبانه‌روز در یک توالت کوچک به سر بردند با غذایی اندک و به محض کوچک‌ترین اعتراضی بعد از لت و پار شدن با کابل، مجبور می‌شدند چندین شبانه‌روز سرپا بایستند که این شیوه تنبیه رایج قزل حصار برای زندانیان

سرموضع بود. یادگار این دوران برای زندانیان پاهانی است که هنوز دردناک و اغلب منورم است.

واحدهای مسکونی

مورد دیگری از سرکوب که برای هواداران مجاهدین به کار بسته شد. در این واحد حیوانی‌ترین شیوه‌ها و رفتارها در مورد تعدادی از زندانیان سیاسی به کار برده شد که توصیف آن‌چه که بر آن‌ها گذشت بسیار دردناک و دلهره‌آور است. آن‌ها شبانه‌روز با بازجوهایشان به سر می‌بردند. تمام حرکات و رفتار آن‌ها کنترل می‌شد. وادارشان می‌کردند با چادر و چشم‌بند رو به دیوار در حالی که یک پایشان بلند بود روی یک پا ساعت‌های طولانی بمانند. وادارشان می‌کردند همدیگر را کتک بزنند. سر خود را به دیوار بکوبند. فحش‌های رکبک و نسبت‌های ناروا به خودشان بدهند. برای همدیگر گزارش بنویسند. اجازه خوابیدن به آن‌ها داده نمی‌شد مگر با نوشتن گزارش و برای هر خط گزارش زمان کوتاهی برای خواب. شرح آن جنایات در این جا مقدور نیست چون کسی از این واحدها سالم بیرون نیامد که تمام جنایات را به وضوح و کامل توضیح دهد. تعداد زیادی از آنان به همکاران رژیم تبدیل شدند و تعدادی هم روانی و دچار عوارض آن که نمونه مشخص آن فردی به نام فرزانه عمونی بود که کارش به دیوانگی شدید کشید و رژیم از او برای شکنجه روحی سایر زندانیان استفاده می‌کرد و هیچ اقدامی برای معالجه‌اش به عمل نمی‌آورد. بعدها او را به خانواده‌اش تحویل دادند اما چون خانواده قادر به نگهداری‌اش نبود او را به زندان برگرداند و گفتند شما دیوانه‌اش کردید خودتان نگهداری‌اش و رژیم او را به بیمارستان روانی امین‌آباد منتقل کرد.

سرکوب به عنوان وسیله ایجاد ترس و وحشت برای درهم‌شکستن روحیه اعتراضی و مقاومت زندانیان در تمام طول سال‌های زندان در زندان‌های جمهوری اسلامی با شدت به کار گرفته می‌شده است. اکثر این سرکوب‌ها همان‌طور که ذکر کردیم دسته جمعی صورت می‌گرفت. بدین صورت که به محض کوچکترین اعتراضی از جانب زندانیان آن‌ها را به دادگاه شرع

می‌فرستادند و حاکم سرع که یک ملا بود بعد از گفتن فحش و بد و بی‌راه بر اساس احکام تعیین شده قبلی به ضربه‌های شلاق از ۵۰ تا ۱۰۰ و بیش‌تر محکوم می‌کرد. نشان اسلامی این احکام این بود که برای ایجاد جو رعب می‌بایستی در حضور سایرین به اجرا درآید. به همان‌گونه که برای مردم کوچه و بازار به اجرا درمی‌آمد و در مقابل چشمان وحشت‌زده عابریین افراد را شلاق می‌زدند. در زندان بدین صورت عمل می‌شد که تختی را در محوطه هواخوری بند قرار می‌دادند. متهم را با چادر روی آن می‌خوابانیدند. سپس زندانیان را به زور کابل از اتاق‌ها به هواخوری پرت می‌کردند تا شکنجه هم‌بندی‌هایشان را تماشا کنند که همواره با مقاومت زندانیان مواجه می‌شدند و حاصل این کشمکش سرها و عینک‌های شکسته، بدن مجروح و در پایان تنبیه‌های دسته‌جمعی بود. یعنی زندگی در اتاق‌های در بسته که روزی ۴ بار برای دست‌شویی به مدت کوتاهی به نوبت در اتاق‌ها باز می‌شد. گاه به عنوان تنبیه بیش‌تر بعضی از این نوبت‌ها حذف می‌گردید. امکاناتی از قبیل فروشگاه و هواخوری ممنوع می‌شد. زندانیان که اغلب در اثر تنبیهات مکرر دچار بیماری‌های کلیوی و روده‌ای بودند به شدت تحت فشار قرار می‌گرفتند، اما تحمل می‌کردند. در اتاق‌های در بسته هم زندانی در امنیت روانی نبود. برای مثال گروهی از زندانیان را که در سال ۶۵ برای تنبیه به خاطر عدم قبول تماشای شلاق‌زدن به زیرزمین ساختمان ۲۰۹ برده بودند، این ساختمان مخفی‌گاهی بود که در زمان شاه و سپس در جمهوری اسلامی برای شکنجه دستگیرشدگان مورد استفاده قرار می‌گرفت. دستگاه آویزان کردن زندانی، تخت شکنجه و سایر امکانات در آن بود. اما در سال ۶۵ تخت برجا بود و دیوارهایی که هنوز آثار خون شکنجه‌شدگان بر آن به جا مانده بود. هوا به وسیله هواکشی به بند می‌رسید که گاه آن را می‌بستند تا فشار بیش‌تری بر زندانیان وارد آید. اتاق‌ها کوچک و انباشته از جمعیت با کلیه وسائشان بود. به طور نمونه در یک اتاق پانزده متری سی و پنج نفر را که بینشان دو زندانی مسلول وجود داشت قرار داده بودند. اتاق‌ها در بسته بود و نوبت دست‌شویی هفتده دقیقه یعنی نیم دقیقه برای هر نفر و تنها یک نوبت وجود داشت. در یکی از روزها در اتاق‌ها را باز کردند و گفتند با چادر و چشم‌بند بیرون بیائید. وقتی با مقاومت مواجه

شدند فکور رئیس زندان که همیشه کابلی به دستش پیچیده بود و مجتبی حلوئی جلاد اوین با فشار کابل زندانیان را به محوطه کوچک دستشویی بردند. دیدن تخت در وسط محوطه منظور آنها را روشن کرد. زندانیان به عنوان اعتراض رو به دیوار ایستادند. قرار بود یکی از زندانیان را که محکوم به ۵۰ ضربه شلاق شده بود کابل بزنند. فکور و مجتبی که در این مواقع غریزه حیوانی‌اشان آرام نمی‌گرفت عربده‌کشان با کابل به سروروی زندانیان می‌کوبیدند. تا آنها را وادار به تماشا کنند. سرهای بسیاری شکافت. پرده گوش یکی از شدت ضربه پاره شد. خون در سالن فواره می‌زد. در حالی که مجتبی با آخرین نیرو زندانی‌ای را که شاید ۳۵ کیلو وزن داشت روی تخت خوابانده بود و با کابل می‌زد، فکور پایش را بر گردن یک زندانی که به زمین پرتش کرده بود گذاشت و با فشار پوتین‌هایش می‌خواست او را به تماشا وادارد. هر بار مجتبی و فکور بعد از حملاتی که عده‌ای زخمی داشت در حالی که خود به شدت نفس نفس می‌زدند، از این که صدایی از کسی در نمی‌آمد و ناله‌ای شنیده نمی‌شد دیوانه می‌شدند و فریاد می‌کشیدند و تهدیدکنان بند را ترک می‌نمودند.

در همین سال ۶۵ و در زیرزمین، یک بار دیگر که مجتبی و فکور با شکایت زندانیان از دو زندانی سیاسی به بند آمدند و آنها و سایر زندانیان را با کابل لت و پار کردند، اما چون ناله و عجز ندیدند خوی حیوانی‌اشان فروکش نکرده بود. به اتاق زندانیان عادی رفتند و بی‌جهت آنها را به زیر کابل و مشت و لگد گرفتند. وقتی آنها شروع به فریاد و التماس کردند، آرام شده، بند را ترک کردند.

شیوه‌های متفاوت سرکوب در زندان تمامی ندارد. یکی از آنها سرکوب به خاطر عقیده است که همواره در مقاطع مهم به کار گرفته می‌شد. بعد از کشتار سال ۶۷ هنوز تعدادی زندانی سیاسی باقی مانده بود که رژیم می‌خواست تکلیف آنها را یک‌سره کند.

نزدیک به ۹۳ نفر که در بند سرموضعی‌های زنان زندگی می‌کردند، وقتی نام اولین گروه را خواندند همه نگران بودند که بر سرشان چه خواهد آمد. ولی به سرعت خبر را به زندانیان رساندند که آنها در سلول‌های انفرادی هستند و برای قبول اسلام و نماز خواندن مجبورند روزانه ۵ وعده هر بار ۷ ضربه با کابل

مهمان شکنجه‌گران مرد باشند. این نوبت‌ها در ۴ صبح به هنگام اذان صبح، ۱۲ ظهر، ۵ عصر، ۸ شب و ۱۱ شب به اجرا درمی‌آمد تا با شکنجه فرسایشی جسمی و روانی، زندانی را درهم بشکنند. چند روز بعد، دومین گروه را با شکلی توأم با ایجاد وحشت و ترس از بند بردند. به طور مرتب خبرهای نگران‌کننده به بند منتقل می‌شد. زندان‌بانان چندین نوبت به داخل بند می‌آمدند و در حالی که با خنده‌های بلند شادی خود را نشان می‌دادند می‌گفتند نوبت شما هم خواهد رسید. خبر خودکشی کسانی که کابل می‌خوردند به ما می‌رسید، این اقدام هم برای اعتراض به شکنجه بسیار دردناک روزانه و هم برای رهایی از آن بود. روزی پنج بار بر پشت زخمی و ملتهب با کابل زدن با سوزش دردناک آن که خواب را غیرممکن می‌کند و انتظار برای نوبت بعدی که به سرعت فرا می‌رسد و شنیدن مداوم زوزه شلاق که بر بدن دوستان و هم‌بندی‌هایت فرود می‌آید. اما اغلب این خودکشی‌ها ناموفق بود و تنها یک مورد آن درباره زندانی‌ای به اسم فاطمه درویش که مدت‌ها از محکومیتش گذشته و هنوز آزاد نشده بود کارساز واقع شد که رژیم صدایش را درنیاورد و ماه‌ها بعد از آن، هربار خانواده‌ها خبر می‌دادند که مادرش درحالی که تعادل روانیش را از دست داده بود به لوناپارک می‌آمد می‌گفت دخترم گم شده شما از بچه‌های خود پیرسید، می‌دانند او کجاست، او خبر مرگ دخترش را باور نمی‌کرد. بعضی دیگر از زندانیان که حد اسلامی (ارتداد) می‌خوردند به اعتصاب غذا دست زدند. آن‌ها را در حالی که در حال اغما بودند به روی میز شکنجه منتقل می‌کردند و می‌زدند. با درز خبر به بیرون از زندان و فشارهای خانواده‌ها و خارج و نگرفتن نتیجه کاملاً مثبت، آن را متوقف کردند اما گفتند هنوز با شماها کار داریم.

هنوز جو رعب و وحشتی که در بند حاکم کرده بودند، خاتمه نیافته بود که عده‌ای از زندانیان را که یا اصلاً محکومیتی نداشتند و سال‌ها بدون حکم در زندان بودند و یا مدت‌ها از محکومیتشان گذشته بود و به دلیل نپذیرفتن شرایط زندان برای آزادی یعنی مصاحبه یا انزجار کتبی در زندان مانده بودند و به اصطلاح ملی‌کشی می‌کردند با کلیه وسایل از زندان اوین خارج کردند. حدس بر این بود که این عده را به گوهردشت می‌برند. جایی که به تازگی با کشتار و سرکوب زندانیان خالی شده بود. آن‌ها خود را آماده شکنجه‌ای دردناک و مرگی

توأم با شکنجه کرده بودند. در آنجا هم به نحوی مشکوک با آنها برخورد می‌شد. نیمه شب همه را بیدار می‌کردند و دسته دسته به بازجویی می‌بردند و از آنها درباره رژیم و گروهشان نظرخواهی می‌کردند و می‌خواستند شماره تلفن خانواده‌شان را به آنها بدهند. همان شرایطی که قبل از اعدام و به دار کشیدن زندانیان مرد به کار برده بودند. زندانیان باقی‌مانده در اوین را هم به بازجویی‌های مکرر فرا می‌خواندند و باتوجه به شایعه وجود لیست ۹۳ زندانی سیاسی که اتهام چپ دارند و محکوم به اعدام شده‌اند اینها نیز در انتظار آن بودند که به زودی اسمشان خوانده شود و روانه دادگاه‌های فرمایشی یک دقیقه‌ای صحرایی و سپس جوخه اعدام گردند.

تمام تلاش رژیم این بود که فضای رعب و وحشتی را که برای ایجادش تلاش می‌کرد، لحظه‌ای تخفیف پیدا نکند. پس هر لحظه با حرکات شتاب‌زده این فضا را ملتهب‌تر می‌کرد. در حالی که زندانیان در انتظار دادگاه و اعدام بودند، روسای زندان به بند ریختند و دستور جمع کردن کلیه وسایل را دادند. این بار دوباره همه به اتاق‌های دربسته در سالن یک آموزشگاه فرستاده شدند. شکلی از سلول جمعی که از سال ۶۳ به بعد زندانیان اکثر اوقات خود را در آن گذرانده بودند. فشارهای ناشی از این نوع زندگی و نگرانی از اعدام، با مرگ خمینی، جو رعب و وحشت را ملتهب‌تر کرد. این بار به بهانه‌های مختلف دسته دسته به سلول‌های انفرادی فرستاده می‌شدند. در پشت آن چه هدفی نهفته بود؟ آیا این بار می‌خواهند به جای اعدام دسته‌جمعی که در مورد مردان اجرا شد، چوبه‌های دار را در سلول‌ها به پا کنند؟ و یا دوباره بساط حد ارتداد را برپای دارند؟ سلول‌ها پر شده بود که به طور ناگهانی درها را باز کردند و گفتند وسایلتان را جمع کنید. باز چه اتفاقی افتاده بود؟ همه را دسته‌جمعی به یک بند مخروبه دور فرستادند و در اتاق‌های دربسته نگه‌داشتند و سپس جلوی بند دیوار کشیدند. یعنی اینکه خالی و مخروبه است. در اینجا متوجه شدیم که قرار است گالیندویل نماینده حقوق بشر از زندان‌ها بازدید کند. عجبا رژیم جمهوری اسلامی از ارگان حقوق بشر می‌ترسد و این همه جنایات می‌کند، اگر نمی‌ترسید چه می‌کرد؟